

## هدف شاعری اقبال

بطوریکه مستحضر هستید علامه اقبال پس از شعر شاعر معروف و فرزانه میرزا غالب هندی مروج جدید زبان و شعر فارسی در شبه قاره و حتی اشعار اردوی او خیلی به فارسی نزدیکتر شده و خود یک نوع تحولی در این مورد ایجاد کرده است .

البته اقبال به زبان ادب فارسی عشق می ورزیده و این زبان را برای بیان عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی خود بهترین وسیله میدانسته است و نوای خود را از شیراز می خواسته است چنانکه میگوید :

تنم گلی ز گلستان جنت کشمیر — دل از حرم حجاز و نوا ز شیراز است ،  
اقبال ده کتاب به فارسی و فقط سه کتاب به اردو دارد . البته قسمتی هم از ارمغان حجاز به اردوست . ولی در سراسر این کتابها یک فلسفه عالی و عقیده سیاسی و اجتماعی را می پرورد و آن سخت کوشی و جدال با مشکلات و تربیت و پرورش خودی و تکامل و شخصیت انسانی است و علت عقب ماندگی ملل شرق و جامعه مسلمانان را تنبلی و غفلت و سستی و ضعف اراده آنان میدانند و معتقد است که باید از نیروی عظیمی که خداوند تعالی در وجود انسانی به ودیعت نهاده با خبر شوند و آن را پرورش دهند و بر طبیعت غلبه کنند و سختیها و مشکلات را با جدل و مبارزه مقهور سازند و مترقی و مرفه گردند .

اقبال مردم را به کار و حرکت و مجاهده تشویق می کند و معتقد است که باید همگی مخصوصاً "مسلمانان استقامت و شهامت داشته باشند و بخود متکی باشند و در جدال زندگی در پی راه آسان تن آسائی نباشند . او همواره از طوفان و موج و کوشش و مقاومت جدال و عظمت سخن میگوید و عقیده دارد که "زندگی جهد و استحقاق نیست" و میگوید که حق و آزادی و سروری را در بشقاب نمی گذارند و بملت ها تعارف نمی کنند ، اقبال این موضوع را در قالب های زیبایی نمودار می کند ، چنانکه می گوید :

میار ابرم بر ساحل کس آنجا — نوای زندگانی نرم خیز است  
بدریا غلغلت و با موجش در آویز — حیات جاودان اندر ستیز است  
یا در جای دیگر میگوید :

نہنگی بچہ خود را چه خوش گفت بدین ما حرام آمد کورانہ  
 بموج و بیز و از ساحل پیرھیز همه دریاست ما را آشیانہ  
 یاد رقطہ زیبا و معروف خود کہ گفتگوی ساحل و موج است زندگی را بموج تشبیہ کردہ  
 میگوید کہ اگر حرکت و کوشش باشد حیات وجود خارجی دارد و زندگی باقی می ماند و از آن  
 دم کہ از رفتار و بقول خود اقبال از "خرامیدن" باز ایستد نابود میشود . بہ بینید چہ زیبا  
 گفته است :

ساحل افتادہ گفت گرچہ بسی زیستم هیچ نہ معلوم شد آہ ! کہ من کیستم ؟  
 موج ز خود رفتہ ئی تیز خرامید و گفت ہستم اگر میروم گر نروم نیستم  
 البتہ برخی از شاعران دیگر مانند صائب و بیدل ہم اشعاری در این مضمون دارند  
 بیدل میگوید :

مازندہ از آنیم کہ آرام نداریم موجیم کہ آسودگی ما عدم ماست  
 اقبال میگوید :

حدیث بی خبران است بازمانہ بساز زمانہ با تو نسازد تو با زمانہ ستیز  
 پس بر اساس این فلسفہ عالی است کہ اقبال اشعار خود را گفته و کتاب ہای متعدد  
 خویش را تنظیم کردہ است .

اقبال ہر چند بہ ایران نیامدہ بود و زبان فارسی را نزد ایرانیان نیاموختہ و حتی برای  
 سخن گفتن بہ زبان فارسی سہولتی نداشتہ بنا بر علاقہ ئی کہ بہ ادب فارسی داشتہ از سخن  
 سرایان نامی ایران پیروی کردہ و در سبک ہای عراقی و خراسانی و ہندی یا اصفہانی اشعار  
 سرودہ و در انواع شعر طبع آزمائی نمودہ و دارای مضامین جالب و اصطلاحات زیبا و عبارات  
 رسا و اشعار دلچسب و ناب است ولی با این حال او شاعری را فقط وسیلہ بیان عقاید فلسفی  
 و سیاسی و اجتماعی خود قرار دادہ و نظری بہ نظم داستانہا و حکایات عشقی و خلق آثار منحصرا  
 ادبی بہ معنای خاص ادب نداشتہ و نمی خواستہ است کہ با کلمات بازی کند و تعبیرات شاعرانہ  
 و عاشقانہ یا بہاریہ یا مدیحہ بسراید . او فقط شعر را برای ابراز عقاید بلند فلسفی و  
 ابراز افکار متین سیاسی و پندارہای رزین اجتماعی خود می خواستہ است و ہدفش پرورش  
 شخصیت و اصلاح فرد و جامعہ و بیداری مسلمانان و تجدید اعتلای اسلام و وحدت مسلمانان  
 کہ ہمہ را پروردہ یک نوبہار میداند بودہ است . چنانکہ خود میگوید :

نغمہ گجا و من گجا ساز سخن بہانہ ئی است سوی قطار می کشم اشتر بی لگام را  
 او فقط می خواستہ است کہ افکار متشتت سیاسی و عقاید تند اجتماعی و افکار لجام  
 گسیختگی خود را برشتہ نظم در آورد تا خاوریان و بویژہ ہندیان و بالخصوص مسلمانان آزاد  
 و مستقل و متحد و متفق و مترقی گردند و از فلاکت بدر آیند و از زیر یوغ استعمار خارجی

رهائی یابند. لذا اقبال میگوید که نباید از او "آب و رنگ شاعری" بخواهند و نباید از او "حدیث دلبری بجویند" و او اصولاً "به کوی دلبران کاری ندارد" و "شاعری زین مثنوی مقصود نیست".

اقبال در یکی از اشعار زیبای خود چنین میگوید .

گشودم از رخ معنسی نقابی	بدست ذره دادم آفتابی
نه پنداری که من بی باده مستم	مثال شاعران افسانه هستم
نه بینی خیر از آن مرد فرودست	که بر من تهمت شعر و سخن بست
بکوی دلبران کاری ندارم	دل زاری غم پیاری ندارم
نه خاک من غبار رهگذاری	نه در خاکم دل بی اختیاری
به جبرئیل امین همسداستانم	رقیب و قاصد و دربان ندانم
اگر خاکم بصحرائی ننگجم	و گر آبم به دریائی ننگجم
دل سنگ از زجاج من بلرزد	یم افکار من ساحل نورد
نهان تقدیرها در پرده من	قیامتها بغل پرورده من
دمی در خویشتن خلوت گزیدم	جهانی راز و آهی آفریدم
مرا زین شاعری خود عار نایسد	که در صد قرن یک عطار ناید .

اقبال همچنان نظر خود را بر مجاهده و سخت کوشی و باصطلاح "دینامیک بودن

تعقیب کرده نحوه شاعری خود را چنین میگوید :

برگ گل رنگین ز مضمون من است	مصرع من قطره خون من است
اقبال شعر خود را برنده و پرحدت دانسته و گفته است :	
بی تاب و تند و تیز جگر سوز و بی قرار .	
و نیز میگوید :	

باغبان زور کلامم آزموود	مصرعی کاربند و شمشیری درود
-------------------------	----------------------------

\* \* \*

پرده برگیرم و در پرده سخن میگویم	تیغ خون ریزم و خود را به نیامی دارم
او در نحوه سخن میگوید :	

نغمه می باید جنون پرورده ئسی	آتشمی در خون دل حل کرده ئسی
آفریند کائنات دیگسری	قلب را بخشد حیات دیگسری
زان فراوانسی که اندر جان اوست	هر تهی را بر نمودن شاه اوست .

با این بیان مختصر ملاحظه میفرمائید که اقبال هدفش از شاعری فقط تنظیم و بیان

یک رشته افکار و عقاید اصلاحی و انقلابی و اجتماعی و سیاسی و دینی و تربیتی و بالاتر از

همه عرفانی است تا بدینوسیله بتواند خاوریان و بویژه ملت اسلامی را بیدار و آگاه کند و از بند و زنجیر استعمار سیاسی و اقتصادی بدر آورد و آزاد و متحد و مترقی سازد .  
امیداست که روزی برسد که مسلمانان قدر نعمت و موهبت نیروی عظیم را که خداوند تعالی در خلقت وجود شان نهاده بدانند و برای آزادگی و ترقی خود متحداً " بکوشند تا به هدف و غائی علامه اقبال برسند .

در پایان عرایض خود این نکته را هم باید باستحضار برسانم که علامه اقبال به ایران از نظر عرفانی و فرهنگی عقیدت خاصی داشته و این نظر را به مسائل سیاسی هم تسری داده تا بدانجاکه گفته است تهران باید مرکز حل و فصل معضلات جهان بخصوص مشرق زمین گردد و چون در زمان حیات اقبال جامعه ملل بمركزیت ژنو دائر بوده می گوید که تهران باید بجای ژنو مرکز سیاسی جهان شود و در این باره به از نو میسراید :

تهران هرگز عالم مشرق کاجنیوا  
شاید که راضی کی تقدیر بدل جائی .  
لذا در قبال این احساس و محبت آن مرحوم حق اینست که امروزه ما ایرانیان گذشته از مراتب دوستی و برادری وهم آهنگی که با پاکستان و پاکستانیان داریم به علامه اقبال و روح بزرگش تعظیم و تکریم خاصی بکنیم و شادی روانش را بخواهیم و این جشن بزرگ را نیز به دولت و ملت برادرمان پاکستان شادباش بگوئیم

این مقاله بخشی از سخنان آقای دکتر محمد تقی مقتدری در جشن صدمین سالگرد تولد علامه محمد اقبال است که در تالار وزارت فرهنگ و هنر ایراد شده است .

بقیه از صفحه ۴۰

آردستان ساکن و بعد به حبیب آباد آمده و مقیم شده (زنده در ۱۳۳۴ق)

قاصر : نصرالله بن صادق حبیب آبادی فوت ۱۳۴۰ قمری

محزون : ملاعباس بن حسن بن کریم حبیب آبادی (زنده در ۱۳۳۴ قمری)

عنبر : حاج ملا محمد رضا زفره ای از زفره ترک علاقه نموده در علی آباد بر خوار و بعد در حبیب آباد ساکن شده . اکنون نیز الحمدلله در قید حیات است .

حکیم : زنده در ۱۳۳۵ قمری .

محسن : زنده در ۱۳۳۵ قمری .

ماخذ :

تذکره شعرای معاصر اصفهان - حاج سید صلح الدین مهدوی ص ۹۲-۳۳۳-۴۶۴-۴۴۹

تاریخ فرهنگ اصفهان - مجتبی ایمانیه ، ص ۱۱۲-۱۵۳ دیوان محمد علی رجاء زفره ای .

نسخه خطی .